

### بررسی بنیادین انحراف های اجتماعی با تاکید بر نظریه تعامل گرا

احمد شمس<sup>۱</sup>

#### چکیده

هدف اصلی تحقیق حاضر شناسایی مفاهیم اصلی انحراف های اجتماعی با استفاده از نظرات اجتماعی در حوزه جرم شناسی از جمله نظریه فشار، تئوری کنترل اجتماعی و نظریه تعامل گرایی است. درحقیقت پدیدایی گسترش جامعه شناسی در همه رشته های حقوق یکسان نبوده است. در پاره ای از رشته ها وجود یک رشته غیر جزمی، پدیدایی جامعه شناسی حقوقی را تسهیل کرده است. بدین ترتیب گذر حقوق جزا به جامعه شناسی حقوقی (جامعه شناسی جنایی) بواسطه وجود جرم شناسی که در کنار عوامل اجتماعی، عواما روانی، جسمانی و انسان شناختی را مورد بررسی قرار می دهد، هموار شده است. از ابتدای دهه شصت میلادی تفکر انتقادی مکتب جرم شناسی واکنش اجتماعی، به تمرکز ویژه رویکرد تعامل نمادین بر نقش ارزیابی های دیگران در تشکیل و تغییر هویت و اعمال شخص، نظریه ای متفاوت، به نام نظریه تعامل گرا، در انتقاد به جرم شناسی کلاسیک، شکل گرفت و به یاری شرایط مستعد حاکم بر آن دوران، در آمریکای شمالی بروز یافت. این نظریه، مفاهیم انحراف و منحرف را به صورت ذهنی و نه عینی تعریف کرد. به همین سبب نیز، خواستار کاهش چنین واکنش هایی در قبال جرم، به ویژه در قالب کم کردن دخالت نظام عدالت کیفری گشت و بدین ترتیب، دریچه ای نو را در جرم شناسی گشود. یافته های تحقیق نشان می دهد با عنایت به انتقادات ناظر به مفاهیم بنیادی نظریه، یعنی برچسب زنی و انحراف، قابلیت هدایت این نظریه به مسیری معتدل تر و بهره گیری شایسته از آن در چارچوب یک سیاست جنایی کارآمد و انسانی، با هدف نیل به مدیریت بهینه جرم، بیش از پیش رخ می نماید.

**واژگان کلیدی:** برچسب زنی، انحراف اجتماعی، تعاملات اجتماعی، دخالت نظام کیفری، جرم شناسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۸/۰۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۰۸

## مقدمه

پیدایی و گسترش جامعه شناسی حقوقی در شعبه های مختلف حقوق بطور یکسان صورت نگرفته است و از این جهت حقوق جزا بر حقوق مدنی مزیتی داشته است زیرا در حقوق جزا که پدیده مجرمیت پدیده ای ست خارجی و بعنوان نقض قواعد حقوق تعریف می شود مورد مطالعه قرار میگیرد و همین خصوصیت موضوع است که اذهان را برای مطالعه پدیده حقوقی بعنوان پدیده اجتماعی (که لحاظ عینی قابل مشاهده و اندازه گیری کمی است) آماده ساخته است. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مکتب های جرم شناسی در مطالعات جامعه شناسان تاثیر داشته و ذوق مطالعات اجتماعی را در جامعه شناسان بوجود آورده اند و در این میان دو مکتب عمده در پیدایی و گسترش جامعه شناسی حقوقی (بخصوص جامعه شناسی جنایی) سهم موثری داشته اند. مکتب ایتالیایی انریکو فری که در سال ۱۸۸۱ در کتاب "جامعه شناسی جنایی" مطرح شد و او را به عنوان بنیانگذار جامعه شناسی جنایی به شهرت رساند. مطالعات او بیشتر جنبه جامعه شناسی داشت زیرا بیشتر در جستجوی کشف روابط منظم میان پدیده مجرمیت و جامعه کل بود که دلیل این ادعا قانون معروف اوست که "قانون اشباع جنایی" نامیده می شود. بموجب این قانون در هر جامعه معین و در شرایط معین، تعداد معینی جرم بوجود می آید بدون آنکه تعداد این جرائم از حدودی که برای همان محیط اجتماعی قابل تحمل است تجاوز کند. بدین ترتیب بود که فری روابط منظم بین مجرمیت و شرایط فردی و طبیعی یک محیط اجتماعی معین را تابع قانون اشباع جنایی میدانست و باین نتیجه می رسید که تا زمانی که این شرایط در یک اجتماع وجود داشته باشد، جرائم متناسب با آن بوجود می آید (مگر آن که عوامل اتفاقی از قبیل جنگ و انقلاب و غیره دخالت کنند و نظم این روابط را بهم زنند) و برای جلوگیری از گسترش جرایم بایستی محیط اجتماعی را تغییر داد.

اما در مکتب فرانسوی، تارد ضمن انتقاد از نظریات فری می گوید عوامل محیط طبیعی و عوامل جسمانی سبب مجرمیت نمی شود بلکه آنچه تاثیر قطعی دارد، عوامل اجتماعی است. شهرت تارد نیز بیشتر از این لحاظ است که نظریاتی درباره قوانین روانی "تقلید" ارائه کرده است. البته تقلید پدیده مهمی است که بوسیله آن میتوان بسیاری از پدیده های دیگر را تبیین کرد مثلا در قلمرو حقوق می توان تشکیل و ایجاد عرف و رویه قضائی را با توجه به تقلید توضیح داد. نظر باینکه تارد صاحب منصب قضائی بود، تاثیر این پدیده را از نزدیک مد نظر داشت و ابتکارش در این است که تحلیل های روانشناسی اجتماعی را در مورد امور حقوقی نیز اعمال کرده است. از این رو تارد تقلید و اختراع را قوه محرک پدیده های اجتماعی دانسته و در مورد روابط روانشناسی و جامعه شناسی نیز معتقد بود که جامعه شناسی جنایی جزئی از روانشناسی فردی و اجتماعی ست. البته این نظریه با نظریات دورکیم مغایر است. مطابق طرز تفکر تکاملی دورکیم هر قدر جامعه از صورت متجانس، سوی تخصص و تقسیم کار پیش رود یعنی تعاون ارگانیک جای تعاون مکانیکی را بگیرد، از تسلط حقوق جزا کاسته شده و بر تسلط حقوق مدنی اضافه می شود. پس بر خلاف این دو نظریه، در جوامع امروزی، حقوق مدنی بستر مناسب تری برای جامعه شناسی حقوقی نسبت به حقوق جزا می باشد.

## بیان مساله

وزارت دادگستری ایالات متحد امریکا از انجام یک رشته ارزیابی های گسترده در مورد دسته وسیعی از کیفرهای نوپای اجتماع محور (که معمولاً کیفرهای بینابینی نامیده می شوند) پشتیبانی کرده است. برنامه های ارزیابی شده شامل بازداشت خانگی، نظارت الکترونیکی، تعلیق مراقبتی فشرده، درمان اجباری مواد مخدر، خدمات اجتماع محور، مراکز گزارش روزانه، مراکز جبران خسارت و جریمه های روزانه می باشند. مجموعه دیگری کانونهای اصلاحی- تربیتی را ارزیابی می کنند. این کانونها هر چند که کیفر اجتماع محور نیستند و معمولاً ضمانت اجرای بینابینی تلقی می شوند، گاه به عنوان جایگزینی برای زندانهای بلند مدت مورد استفاده قرار می گیرند. طی قرن بیستم میلادی، با استفاده از فضای مساعد و مستعد حاکم، نظریاتی نو و انتقادی در علوم انسانی تشکیل و بروز یافتند. این سده، شاهد دگرگونی هایی عمیق در سیاست، حقوق، جامعه شناسی، روانشناسی، اقتصاد و علوم ارتباطات بود. در حوزه حقوق، جنبش مطالعات حقوقی انتقادی که اوج آن از نیمه اول دهه

۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در مکاتب حقوقی آمریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا و برخی کشورهای دیگر بود، رویکردهای پوزیتیویستی و محافظه کارانه گذشته را درباره حقوق به چالش کشید. پیروان این جنبش، استقلال و بی طرفی حقوق را نفی کرده و باطن هرگونه استدلالی را در حقوق، سیاسی می دانند (بادینی، ۱۳۸۵: ۲۶). به عقیده آنان، حقوق رشته ای مجزا و مجموعه ای معین از قوانین و مقررات ثابت و قطعی نیست؛ بلکه، ترکیبی غیرقطعی، مبهم و ناپایدار از قواعدی است که به بسط و بازتولید قدرت سیاسی و اقتصاد موجود و نه انعکاس عقلانیت و عدالت می پردازد (رفیعی طالقانی، ۱۳۸۹: ۸).

در نظم حقوقی، هنجارها داده هایی برای تعیین کارکردها و حدود آنها هستند که یا برای تعیین اعمال و وضعیت های حقوقی به کار می آیند و یا اینکه صلاحیت و امور ناشی از آن را تعیین می کنند. دسته ی نخست هنجارها به تابعان حقوق و دسته ی دوم به نهادها و ماموران اعمال حقوق (مراجع اجرایی و قضایی) ارتباط می یابد. به عبارت دیگر دسته ی دوم شامل ابزارهایی است (در بعد مفهومی) که با توسل بدانها هنجارهای حقوقی اعمال می شوند. اصلی ترین معیار تمیز هنجار حقوقی از سایر هنجارها ضمانت اجرای حقوقی است یعنی ضمانت اجرایی که از مجازات تا بازگشت به وضعیت اولیه نوسان دارند. در عین حال، هنجارهای حقوقی باید کلی و دائمی باشند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۵۳۵-۵۳۰). جرم شناسی نیز چون سایر عرصه های علوم انسانی و به دلیل تعامل با دیگر رشته های علمی، از نگرش های تحول یافته متأثر گشت و نظریاتی انتقادی را به درون خود راه داد. بدین ترتیب، اصطلاح جرم شناسی انتقادی، به عنوان مجموعه ای از دیدگاه های متعدد و متنوع، در مقابل جرم شناسی کلاسیک، رخ نمود. این جرم شناسی، از تفکرات افراطی مطرح در جرم شناسی رادیکال و مارکسیسم - که مخالف وضع موجود و خواستار تغییرات بنیادین در ساختارهای کنونی هستند - تا رویکردهای معتدل تر در این زمینه را در بر گرفته و هریک از نظریات ذیل آن، به نوعی و تا میزان معینی به انتقاد از وضع موجود می پردازند. اگر مطالعات حقوقی انتقادی، تمرکز خود را معطوف نقش قدرت سیاسی و اقتصادی، در شکل گیری و تکامل حقوق - در مفهوم عام - می سازند، جرم شناسی انتقادی نیز - به طور خاص - بر تأثیر ساختار اقتصاد سیاسی، طبقه اجتماعی، جنسیت، قومیت، نژاد و مذهب در شکل گیری جرم، حقوق جزایی و نظام عدالت کیفری تأکید می ورزد (صفری، ۱۳۸۳: ۵۰۶-۵۰۳ و ۵۲۰).

بسیاری از جرم شناسان، ردپای نظریه تعامل گرایی را در کتاب فرانک تانن بام، به سال ۱۹۳۸، جستجو نموده و در توضیح فرآیند "برچسب زنی و پیامدهای منفی آن" نقش مهمی را برای او قائل می شوند (ویلیامز و مک شین ۱۳۸۳: ۱۵۱) به علاوه، این نظریه به کمک گروه زیادی از اندیشمندان تشکیل و گسترش یافت اما، غالباً آمریکایی هوارد بکر و ادوین لمرت، که جامعه شناسانی آمریکایی هستند بنیان گذاران آن نامیده می شوند (غلامی ۱۳۸۲: ۱۷۲). لمرت، اساس نظریه را در کتاب "آسیب شناسی اجتماعی" به سال ۱۹۶۳ بنا نهاد (نجفی ابرندآبادی ۱۳۷۳: ۲۰۰) سپس بکر در ۱۹۶۳ و در "حاشیه نشینان" و "جامعه شناسی انحراف" نظرات تانن بام را روزآمد ساخت (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۰: ۸۶-۲۰۸۴) و بدین سان آثار برچسب زنی را بر فرد تشریح نمود (سلیمی و داوری، ۱۳۸۳: ۶۳۷) و ستون های اصلی نظریه را برافراشت. این نظریه، با ارائه تعریفی ذهنی و اعتباری از جرم، تأکیدزدایی از ویژگی های شخصی و محیطی مرتکب و تمرکز بر نقش تعاملات اجتماعی رسمی و غیررسمی در آفرینش جرم، انحراف ثانویه (تکرار جرم)، هویت و حرفه مجرمانه، نگاه متفاوت خود را به نمایش گذاشت. به اعتقاد تعامل گرایان، در نتیجه ابراز واکنشی گزینشی در قبال جرائم سبک و اتفاقی اولیه، بعضی و نه کلیه مرتکبین جرم، با عدم اغماض و الصاق برچسب مواجه گشته و برخوردی تحقیرآمیز و طردکننده را در جامعه تجربه می کنند. در دهه ۱۹۵۰ و به ویژه اوایل دهه ۱۹۶۰، مکتب جرم شناسی واکنش اجتماعی در بستری سیاسی، حقوقی و اجتماعی و توسط جامعه شناسان معترض به نظام حاکم و نهادهای اجتماعی موجود در آمریکای شمالی تولد یافت و به تدریج، در انگلستان و سپس سایر کشورهای اروپایی هم مورد استقبال قرار گرفت. این مکتب، از رویکردهای پوزیتیویستی موجود در جرم شناسی سنتی فاصله گرفته و علل جرم را در ساختار و نحوه عملکرد نظام عدالت کیفری در کلیه مراحل، اعم از قانونگذاری، تعقیب، تحقیق،

دادرسی و اجرای احکام کیفری، و نه صرفاً ویژگی های شخصی و محیطی مرتکب جستجو می نماید. به بیان دیگر، با تکیه بر نقش واکنش های اجتماعی و به ویژه طرز عمل نظام کیفری در آفرینش جرم، بیش از عنایت به علت شناسی جرم در معنای متداول و بر مبنای مطالعات میدانی، به انتقاد از عدالت کیفری می پردازد.

این مکتب، بسیاری از قوانین کیفری را تبعیض آمیز، پیرو منافع قدرتمندان و ثروتمندان و برخلاف سه اصل اساسی ضرورت، عدالت و اخلاق در جرم انگاری م ی داند. این قوانین، متناسب با خواست گروه های مذکور تغییر یافته و تنها باعث گرفتاری برخی طبقات جامعه می گردد. به علاوه، مراجع پلیسی و قضایی الزاماً سدی در برابر بزهکاری و واجد کارکردی مثبت نبوده و حتی در بسیاری موارد، عامل ایجاد یا تکرار جرم هستند. از سوی دیگر، رویه متغیر جامعه در تعیین ارزش های اجتماعی و مصادیق جرم و نیز برخورد گزینشی نهادهای کنترل جرم با جرائم و مجرمین، طرفداران این مکتب را به این نتیجه رسانده که نمی توان میان جرم و غیرجرم و نیز بین مجرم و غیرمجرم تفکیکی واضح قائل شد. لذا، در نظر ایشان، متغیرهای وابسته جرم و مجرم نیستند و واکنش اجتماعی، به موضوع اصلی تبدیل شده است (گسن ۱۳۸۵: ۱۰۰). بر همین اساس، این مکتب بیش از آنکه جرم شناختی باشد، جامعه شناختی، ایدئولوژیک و گاه سیاسی است و بیشتر در چارچوب مباحث جامعه شناسی کیفری قرار می گیرد (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۸: ۷۲۱). این عنایت ویژه به فرآیند وضع و اجرای قوانین کیفری از ابعاد گوناگون و نیز توجه به نقش واکنش های اجتماعی و به خصوص ساختار و نحوه عملکرد نظام عدالت کیفری در خلق جرم و مجرم، جرم شناسان مزبور را بر آن داشت تا نه به الغا، اما دست کم به تحدید مداخله نظام کیفری در مقوله جرم و اصلاح و بهبود شیوه برخورد متولیان آن با بزهکاران، اعتقادی راسخ یابند.

نظریه تعامل گرایی، به عنوان یکی از شاخه های مکتب مذکور، برداشت های مرسوم از جرم را به چالش کشیده و با مفاهیمی انتقادی، توجه خاصی را به خود جلب می نماید. این نظریه، به اندازه جرم شناسی رادیکال، سیاسی، اعتراضی و خواستار تغییرات بنیادین در ساختارهای موجود و به ویژه نظام سرمایه داری نیست؛ اما از آنجا که تعاملات اجتماعی برچسب زننده و به ویژه، ارکان و اعمال نظام عدالت کیفری را عامل ارتکاب جرم و تکرار آن دانسته و خواهان اصلاح این نظام با تأکید بر تحدید مداخله آن می شود، نظریه ای انتقادی و متفاوت با نظریات تحقیقی و اثبات گرا در جرم شناسی سنتی قلمداد میگردد. بنابراین، اساسی ترین دیدگاه در رویکرد مذکور آن است که واکنش دیگران نسبت به ظاهر، رفتار، اهداف و شخصیت فرد، نقش مهمی در شکل گیری و تغییر هویت و اعمال وی دارد و در کنار برداشت ذهنی خود شخص از این ارزیابی، می تواند هویتی مثبت و رفتارهایی شایسته یا خودانگاره ای منفی و اعمالی ناشایست را در او بیافریند (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۱۰؛ کوئن، ۱۹۸۲: ۱۰۷). البته، به اعتقاد طرفداران این رویکرد، پنداره هایی که طی تعاملات خلق می شوند، همواره قابل ارزیابی مجدد و تعدیل هستند. (ژنگ ۲۰۰۶: ۲۸). لذا، فرد می تواند با آنها فعالانه و خلاقانه برخورد نموده و اعمال خویش را طبق تفکر خود و نه قضاوت دیگران شکل دهد. اگرچه میزان این خلاقیت در افراد مختلف با انواع ظرفیت های زیستی، روانی و اجتماعی، متفاوت است. هرچند نظریه تعامل گرایی، نگاه انتقادی خود را نسبت به ساختار و نحوه عملکرد نظام عدالت کیفری از جرم شناسی واکنش اجتماعی و شالوده مفاهیم نظری خود را از رویکرد تعامل نمادین گرفته، اما تنها به آموزه های این مکتب و رویکرد اکتفا نکرده است؛ بلکه، با الهام از آنها، به آفرینش مفاهیمی نو در تبیین علل جرم و به ویژه تشریح عوامل تکرار جرم، به گون های جزئی تر، دقیق تر و گسترده تر پرداخته است. این نظریه، فرآیندمحور است؛ یعنی، معتقد است جرم پدیده ای آتی نبوده و طی فرآیندی پیچیده و چندمرحله ای، شامل ایجاد و گسترش تصور منحرفانه از خود به دنبال تعاملات اجتماعی، اتخاذ نقش های مجرمانه و در نهایت التزام به حرفه ای مجرمانه شکل می گیرد (موریسون ۱۹۵۵: ۲۳-۳۲۲). این نظریه، عمدتاً به تحلیل پیامدهای منفی تعامل بین کج رفتار و جامعه همونوا و به ویژه، متولیان رسمی واکنش اجتماعی می پردازد و برچسب زنی و آثار آن را نتیجه چنین تعاملی می داند (صدیق سروستانی ۱۳۸۶: ۵۶) تعاملی که ضمن گسترش

جرائمی که در آغاز امر قصد جلوگیری از وقوع آنها شده بود، عواقبی پیش بینی نشده را به لحاظ فردی و اجتماعی به دنبال خواهد داشت (مک ۲۰۰۱: ۲۴؛ لافلینگ و مانسی، ۲۰۰۱: ۱۵۹)

## تعریف مفاهیم اصلی

### برچسب زنی

به لحاظ روانشناختی، هرگاه صفتی مثبت یا منفی به کسی نسبت داده شود، وی به صورت ناخودآگاه، به سمت اثبات آن سوق داده خواهد شد. از این رو، در مطالعات روانشناسی اجتماعی، توصیه می گردد که از انتساب صفات زشت به افراد اجتناب شده و تنها، عمل شخص مورد واکنش قرار گیرد و نه تمامیت مادی و معنوی او. امروزه، حتی در روانپزشکی مدرن، تلاش هایی در جهت جایگزینی عبارات تحقیرآمیز گذشته با اصطلاحاتی مناسب تر و پرهیز از ورود صدمات جبران ناپذیر به هویت فرد، صورت می پذیرد. هدف از این توصیه ها و تلاش ها، جلوگیری از تزدیل شخصیت و توسل به تدابیری انسانی تر، ملایم تر و شایسته تر است تا حالت تدافعی در شخص کم رنگ شده و فرآیند اصلاح، درمان و کمک به همنوایی او آسان تر انجام گیرد. به موجب نظریه تعامل گرایی، اینکه یک عمل تا چه اندازه کجروی محسوب گردد، بسته به آن است که مرتکب چه کسی باشد و نیز چه کسی احساس کند از آن آسیب دیده است. لذا، ضمن اینکه خود جرم طی روندی تبعیض آمیز و بر اساس ساختار قدرت وضع شده و بدین سبب موضوعی اعتباری قلمداد می گردد، الصاق برچسب مجرم نیز در قالب فرآیندی تبعیض آمیز رخ می دهد. توضیح آنکه، ارتکاب کجروی عامل اصلی کجرو نامیده شدن نیست، بلکه دلایلی که اغلب مربوط به خود فرد نیستند، در این زمینه اهمیت بسزایی دارند. چه بسا، شخصی با ارتکاب عملی که به صورت قراردادی انحرافی خوانده شده، کجرو، قانون شکن و بیگانه تلقی گردد، اما فرد دیگری با انجام همان رفتار، به این اسامی معرفی نشود. نقض قواعد توسط برخی افراد و گروه ها قابل بخشش و توسط عده ای دیگر مستلزم مجازات است. بنابراین، کجروی تا حدی وابسته به ماهیت عمل است، اما بیش از آن بستگی به نحوه واکنش دیگران نسبت به عمل و عامل آن دارد. هدف از این واکنش نیز، حفظ وضعیت موجود با حصول اطمینان از بقای صاحبان قدرت است (کسن، ۱۳۸۵: ۱۰۲؛ گیدنز و بردسال، ۱۳۸۶: ۳۰۵؛ کوزرو روزنبرگ، ۱۳۸۷: ۴۸۸ و ۴۸۹؛ سیگل و سنا، ۱۳۷۹: ۵۵؛ ستوده، ۱۳۷۶: ۱۳۳)

عواملی چون طبقه اجتماعی و شغلی، مذهب، قومیت، نژاد، جنسیت و سن، تأثیری بسزا در جریان برچسب زنی دارند (قائم مقامی، ۱۳۵۰: ۱۱۶ و ۱۱۷) این متغیرهای عینی و شخصی و رابطه متقابل آنها با هم، به لحاظ آماری، عامل مهمی در پیش بینی میزان دستگیری افراد مختلف است (تاپیا، ۲۰۱۰: ۲۵۵) بدین ترتیب، اشخاصی که از موقعیتی بالاتر و شرایطی مطلوب تر برخوردارند، با احتمال بیشتری، امکان فرار از تعقیب، دستگیری، محاکمه، محکومیت و مجازات های سنگین و تحقیرآمیز را خواهند داشت. در مقابل، افراد بی نفوذ و دارای وضع نامساعد، از یک سو، با احتمال افزونتری درگیر فرآیند عدالت کیفری می گردند و از سوی دیگر، با مجازات های شدیدتر و واکنش های تخریبی و پردکننده بیشتری روبرو خواهند شد.

### طبقه بندی اجتماعی بر اساس برچسب زنی

ابتدا منحرفان محض یا واقعی: افرادی اند که به عنوان قانون شکن شناخته شده اند و در واقع نیز به واسطه جرمی که مرتکب شده اند، گناهکار تلقی می یگردند. دوم متهمان یا منحرفان ساختگی: کسانی اند که به اشتباه و ناروا، به عنوان منحرف، برچسب خورده اند و در واقع، قوانین را نقض نکرده اند. اعمال مربوط به اتهام اشتباه، یا اصلاً وجود ندارند یا هم اکنون، از حالت انطباقی و غیرانحرافی برخوردارند. اما مخاطب، به عنوان اعمالی انحرافی، در قبال آنها واکنش نشان می دهد. سوم منحرفان پنهان: اشخاصی اند که عملاً و واقعاً، مقررات مربوطه را نقض می نمایند، اما مانند مجرمین هم ردیف خود، به عنوان مجرم، بازشناخته نمی شوند؛ زیرا، مخاطب یا اصلاً جرم آنها را کشف نکرده یا آن را فراموش نموده و یا به هر دلیل، در برابر آن واکنش نشان نداده است. چهارم: همنوایان یا سازگاران اجتماعی: افرادی اند که به عنوان منحرف شناخته نشده اند و در

حقیقت نیز هنجارگرا بوده و مرتکب جرم نگشته اند. (ورسلی، ۱۳۷۸: ۱۲۶ و ۱۲۷؛ ویلیامز و مک شین، ۱۳۸۳: ۱۵۴) جرم شناسان تعامل گرا، با توجه به همین طبقه بندی، معتقدند که چون واکنش های اجتماعی، صرف نظر از ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم توسط اشخاص، به تقسیم آنها و تعیین مجرمیت یا عدم مجرمیتشان می پردازند، نمی توان تفکیک واضحی میان مجرم و غیرمجرم قائل گشت. نیز، از آنجا که همین برجسب ها، ملاک انواع برخوردها، اعم از تعاملات تخریبی بعدی و هدایت فرد به سوی پایگاه منحرفانه اند، نحوه عملکرد و برخورد گزینشی نظام عدالت کیفری در خصوص افراد و به ویژه، متهمین ساختگی، با چالشی جدی روبروست.

برجسب زنی، از نظر فردی، میان فردی و اجتماعی هزینه بردار است و چه بسا آسیب های ویرانگر متعددی را به فرصت های زندگی آینده فرد وارد سازد. به لحاظ اجتماعی، این برجسب ها، اساس وضعیت پست، پیش داوری، تبعیض، طرد، محرومیت از حقوق اجتماعی و انواع محدودیت ها هستند. از نظر فردی نیز، شخص برجسب خورده، در اثر تنزل هویت اجتماعی، از پریشانی روانی، مشقت اقتصادی، رسوایی، احساس حقارت و مجرمیت و کاهش یا نابودی عزت نفس رنج می برد این عوامل، بسته به نیروی برجسب و نیز قدرت برداشت اولیه فرد از خویش، چه بسا پایگاهی منحرفانه را برای او به وجود آورند (ویلیامز و مک شین، ۱۳۸۳: ۱۶۴) که در آن، شکل گیری هویتی مجرمانه، گسترش و تقویت روزافزون جرائم، اتخاذ نقش و سبک زندگی مجرمانه و در نهایت تبدیل شخص به مجرمی حرفه ای، وقوع خواهد یافت.

### انحراف اجتماعی

یکی از مهمترین نظریاتی که برای تبیین رفتار انحرافی از آن استفاده می شود، نظریه بیگانگی و رفتار انحرافی است. فلکس<sup>۱</sup> (۱۹۷۱) و گلدستون<sup>۲</sup> (۱۹۹۰) جوانان بزهکار به طور دراماتیک یکی از بارزترین و مشهودترین گروه های بیگانه در جامعه معاصر هستند. پیش فرض اساسی صاحب نظران این تئوری بر این است که جوانان بزهکار به طور دراماتیک یکی از بارزترین و مشهودترین گروه های بیگانه در جامعه معاصر هستند. فیوئر<sup>۳</sup> در باب منشاء انتسابی و روانی بیگانگی نسل جوان و روحیه انتقام جوئی و ویرانگری آنان که از آن به تدبیر ناخواسته تعبیر می کند معتقد است «احساسات و عواطف صادره از ناخودآگاه جوانان که ناشی از ستیز نسل هاست خود را در جهات نامتعارف و غیر اخلاقی بطور بارزی نمودار می سازد» (محسنی تبریزی، ۱۳۷۹).

ریچارد فلکس (۱۹۷۱) ضمن اعتقاد به رابطه رفتار انحرافی با بیگانگی نسل جوان، مدعی است که رفتارهای انحرافی ناشی از شکاف بین ارزشهای تحمیلی والدین و شرایط و حرکت های حاکم بر جامعه است. به زعم فلکس بسیاری از رفتارهای معطوف به تخریب و رفتارهای ضد اجتماعی در بسیاری از مواقع منعکس کننده میل وافر جوانان به ابراز خشم و نارضایتی از اجحاف، اجبار، تبعیض، اقتدار آمرانه، تحدید آزادیهای فردی، نابرابری و بی عدالتی ساختارها، سازمانها و نهادهای جامعه سلطه گر است. فردیرگ<sup>۴</sup> بیگانگی را عامل مهم بروز رفتارهای ناسازگارانه، ضد جامعه و از هم گسیخته ای نظیر نندالیسم می داند (فتحی و محمدی، ۱۳۹۰). به نظر فیوئر، بیگانگی روانی خود را در صورت رفتارهای نابهنجار نظیر نندالیسم، خشونت، میل به انتقام جوئی سرقت و نظائر آن بروز می دهد. از این رو بیگانگی امری نابهنجار و جرم زا است. این نوع برداشت در مقابل آن دسته از نظریه های مارکسیستی قرار دارد که بیگانگی را امری طبیعی، مولد و آفریننده می بینند (محسنی تبریزی، ۱۳۷۹). نظریه از خودبیگانگی اجتماعی نشان می دهد که شرایط ساختاری و اجتماعی تاثیر بسیار بالای در تعیین رفتارها خصوصاً رفتارهای انحرافی افراد دارد (لیستاد، ۱۹۷۲).

<sup>۱</sup> - flaks

<sup>۲</sup> - Goldstone

<sup>۳</sup> - Feore

<sup>۴</sup> - freidberg

## نظریه فشار آگنیو<sup>۱</sup>

نظریه فشار عمومی آگنیو جرم و بزهکاری را نتیجه مستقیم تأثیرگذاری منفی خشم، ناکامی و احساسات مضر و زیان آور می‌داند که به دنبال مناسبات اجتماعی مخرب و منفی به وجود می‌آید (سیگل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱). این تئوری در سطح خرد به بررسی اثرات فشار بر فرد و رفتار انحرافی می‌پردازد. آگنیو به جای تاکید بر عوامل کلان که به نابرابری ساختاری مربوط هستند به عوامل سطح خردی توجه دارد که می‌توان آنها را عوامل روانشناختی - اجتماعی نامید (مون<sup>۳</sup> و همکاران، ۲۰۰۷). منابع فشار از نظر آگنیو عبارتند از: ۱- فشار ایجاد شده به خاطر عدم دستیابی به اهداف ارزشمند مثبت. ۲- حذف انگیزه‌های ارزشمند مثبت در افراد ۳- فشار در اثر وجود انگیزه‌های منفی (علیوردی نیا، ۱۳۸۶). بر طبق نظریه فشار آگنیو افرادی که در معرض فشار مکرر قرار دارند، احتمال بیشتری وجود دارد که رفتار انحرافی را مرتکب شوند. با وجود منابع حمایتی فشار وارد شده از منابع سه گانه فوق به فرد تقلیل یافته و احتمال ارتکاب رفتارهای انحرافی از جانب وی کاهش می‌یابد. آگنیو در باب تحلیل ارتکاب جرم معتقد است که جرم و بزهکاری پیامد مستقیم حالات منفی از قبیل عصبانیت ناکامی و سایر حالات منفی است که به دنبال روابط اجتماعی مخرب ظاهر می‌شود، خصوصاً در شرایطی که به حمایت والدین و دوستان دسترسی نباشد (مبارکی، ۱۳۸۳). پس از منظر تئوری فشار عمومی آگنیو حمایت اجتماعی با کاهش فشار منجر به کاهش جرائم خواهد شد. از جانب دیگر ابعاد متفاوت حمایت اجتماعی می‌تواند در توانمندسازی و بازپروری افراد مجرم مؤثر باشد زیرا موجب تقویت خودپنداره افراد مجرم و احساس ارزش در وجود آنها می‌شود هرچه فرد منابع حمایتی بیشتری در دسترس داشته باشد نسبت به جامعه مقررات و هنجارها دلبستگی و تعهد بیشتری نشان داده و احتمال ارتکاب رفتارهای کجروانه از جانب وی کمتر می‌شود.

## تئوری کنترل اجتماعی هیرشی<sup>۴</sup>

نظریه کنترل اجتماعی هم در تحلیل و تبیین رفتارهای انحرافی مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم از نظریه‌های با نفوذ حوزه جامعه-شناسی انحرافات اجتماعی و جرم بوده است. موضوع اصلی در این نظریه این است که رفتارهای انحرافی از جمله وندالیسم، سرقت، تقلب و غیره، در نتیجه نبود کنترل اجتماعی است (محدودی و عباسی، ۱۳۸۷: ۱۳). این تئوری بیان می‌دارد که ذات بشر نه متکی بر اخلاق و نه غیر آن (ضد اخلاق) است. در این تئوری امکان کجروی قطعی است و ایجاد هموائی است که باید ریشه یابی شود (محسنی تبریزی و شالی، ۱۳۸۳: ۹). کجروی اشخاص، بیشتر از اینکه ناشی از نیروهای محرک به سوی نابهنجاری باشد، محصول عدم ممانعت است (نای، ۱۹۵۸). هیرشی مبدع نظریه «کنترل اجتماعی» یا قیود اجتماعی معتقد است که کجروی ناشی از ضعف یا گسستگی تعلق فرد به خانواده و جامعه است، یعنی هرچه حمایت اجتماعی نسبت به افراد بیشتر باشد و فرد از طرف خانواده، اجتماع و دوستان و غیره مورد حمایت قرار گیرد گرایش به رفتار انحرافی در او کاهش پیدا خواهد کرد.

در خصوص تعریف انحراف در این نظریه، می‌توان به بیان مشهور بکر بدین شرح گروه های اجتماعی، به دو شکل کجروی را می‌آفرینند: نخست، با وضع: « اشاره نمود قواعدی که کجروی، تخطی از آنهاست. دوم، با اعمال آن قواعد نسبت به افرادی خاص و الصاق برجسب بیگانه به آنان. از این نقطه نظر، کجروی کیفیت عملی نیست که شخص مرتکب می‌شود، بلکه پیامد اعمال ضمانت اجرایی است که دیگران در مورد وی به اجرا در می‌آورند. در این مفهوم، کجرو فردی است که این برجسب، به طور موفقیت آمیز، درباره او به کار رفته باشد. کجروی نیز رفتاری است که مردم به همین شکل بر آن برجسب زده باشند (همان: ۱۹۴ و ۱۹۵) این تعریف، مبین آن است که انحراف ویژگی ذاتی و جزء تفکیک ناپذیر یک عمل نیست. بلکه، مفهومی قراردادی و ساخته و پرداخته گروه های اجتماعی است. در واقع، عدم توافق کافی در بهنجاری یک

<sup>۱</sup> - Agnew

<sup>۲</sup> - Siegel

<sup>۳</sup> - Moon

<sup>۴</sup> - Hirschi

عمل، موجب انحرافی دانستن آن م‌یشود. لذا، بیش از خود انحراف، واکنش‌های اجتماعی غیررسمی و به ویژه رسمی که با تغییر ارزش‌های اجتماعی دائماً دگرگون م‌یشوند، نیازمند علت‌شناسی هستند.

### انواع انحراف اجتماعی

رفتار انحرافی عبارت است از «رفتار ارادی که هنجارهای جامعه را نقض کرده و سلامتی جامعه و یا افرادش و یا هر دو را تهدید می‌کند» (وندی و همکاران، ۲۰۰۷). رفتارهای انحرافی، رفتارهای عمدی و ارادی با مشخصه تخطی و زیر پا گذاشتن قواعد، رسوم جامعه هستند که زمینه آسیب‌رسانی به افراد و سازمان را فراهم می‌سازند (بنت و رابینسون، ۲۰۰۰). انحراف را به دو گروه انحراف اولیه و انحراف ثانویه تقسیم می‌کنند. انحراف اولیه یا نخستین، عملی است که قواعد راجع به رفتار بهنجار را نقض نموده، اما تاکنون تحت عنوان انحراف، برچسب نخورده است (آبرین ۲۰۰۸: ۱۰۲) و منحرف اولیه نیز، شخصی است که مرتکب فعلی شده که منحرفانه محسوب می‌گردد، ولی هنوز از سوی جریان واکنش اجتماعی با برچسب منحرف روبرو نشده است. لذا، به لحاظ اجتماعی و در نگاه دیگران، تفاوتی با غیرمنحرفین ندارد و چه بسا خود نیز، خویشتن را منحرف نداند (گسن، ۱۳۷۰: ۴۹؛ ستوده، ۱۳۷۶: ۳۵)

### تعاملات اجتماعی

تعاملات اجتماعی و برقراری ارتباط، می‌تواند یک موضوع فیزیکی، یک نگاه، یک مکالمه و ارتباط بین افراد باشد، که خود مستلزم تعریف رویدادها و فعالیت‌های متناسب و در نتیجه نقش‌پذیری مردم در فضا و عضویت آنها در گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی است (لنگ، ۱۳۹۰). برای ایجاد و ارتقاء تعاملات اجتماعی در سطح‌های کیفی و کمی راهبردهایی می‌توان اتخاذ نمود تا یک موجود اجتماعی بتواند برای نیازهای روانی و عاطفی - اجتماعی خود تلاش کند. بعضی از این راهبردها ایجاد و بهبود قرارگاه‌های رفتاری در سطح شهری - منطقه‌ای و حتی محله‌ای می‌باشد که این فضاها باید با توجه به معیارهای مطلوبیت فضای اجتماعی متناسب با یک جامعه تعریف شود. تعریف سطح مطلوب تعامل، به طور ذهنی از گفته‌های مردم و به طور عینی از موضع‌گیری هنجاری نسبت به زندگی خوب به دست می‌آید. هر دو از تعریفی دارای ارزشی بالا برخوردارند و دارای جهت‌گیری اجتماعی و سیاسی هستند (آلتن، ۱۳۹۰). فضا بستر تعاملات اجتماعی بوده و از طریق آن افراد اطلاعات، ارزشها، احساس و یا الگوهای مطلوب رفتار را به یکدیگر انتقال می‌دهند به همین سبب می‌توان فضای مسکونی را ظرف روابط اجتماعی تلقی کرد که از طریق آن بخش عمده فعالیتها و رفتارهای انسان‌ها شکل می‌گیرد. بطور کلی برای دستیابی به تعاملات اجتماعی یا ارتقاء سطح آن باید زمینه‌ساز مطلوبیت فضایی را با در نظر گرفتن مفاهیمی چون خلوت، قلمرو، فضای شخصی و ازدحام کوشید و هر کدام از این فضاها را در تعریف خود بطور دقیق بررسی و اجرا نمود و از قرارگاه‌های رفتاری بوجود آمده از حاصل این مفاهیم جهت ایجاد تعاملات اجتماعی نهایت استفاده را نمود (Dejham، ۲۰۰۸: ۸۱)

### نظریه تعامل گرا

نظریه تعامل‌گرایی، گاه به دلیل آنکه در علت‌شناسی جرم بسیار ساده نگر است، گاه به خاطر پیچیدگی مفاهیم و گاهی نیز به علت برخوردارگی از شواهدی اندک برای حمایت از ادعاهای خویش، مورد انتقاد قرار گرفته است (ویلیامز و مک‌شین، ۱۳۸۳: ۱۶۵) برخی انتقادات، تا جایی پیش رفته‌اند که آن را نه یک نظریه محض، بلکه دیدگاهی تلقی می‌نمایند که عواقب مداخلات نهادهای واکنش اجتماعی را در آفرینش انحراف ثانویه تبیین می‌کند (ویت و هینز، ۲۰۰۳: ۱۳۸۳) بر این اساس، نظریه مذکور، به سبب اینکه بیشتر ایدئولوژیک و انتقادی بوده و مفاهیم آن بر پایه آزمایشات تجربی به منظور اثبات فرضیه‌ها بنا نشده‌اند، صرفاً در حد عقیده‌ای مفهومی باقی مانده و به جایگاه نظریه‌ای اصیل نرسیده است. لذا، مباحث آن که ذیل جامعه‌شناسی کیفی طرح‌گشته، قابل آزمایش نیست و کمکی به دانش تجربی جامعه نمی‌کند (مینز، ۲۰۰۱: ۸۰۳)



## مفهوم اعتماد اجتماعی

در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اعتماد به عنوان اتکا یا اطمینان به نوعی کیفیت یا صفت یک شخص یا یک چیز، یا اطمینان به حقیقت یک گفته، توصیف می‌کند؛ همین تعریف نقطه آغاز سودمندی را به دست می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۳۷).

از دیدگاه ریشه‌یابی لغات، اعتماد و وثوق معادل کلمه ایمان ۱ مورد استفاده قرار گرفته است. کلمه (Pistis) از فعل (Pistis) گرفته شده است که در حالت متعددی، واداشتن و ترغیب به یک امر تعریف می‌شود و در حالت لازم، وثوق و توجه به کسی، اعتماد به او و اطاعت از اوست (امیرپور، ۱۳۸۶: ۳۰).

اعتماد بنیان شخصی‌ترین روابط است که روابط یک عامل مهم تعیین‌کننده سلامت انسان است؛ اعتماد می‌تواند به مردم اطمینان دهد تا مقدار کمی پول را به یک همکار یا یک دوست در هنگام نیاز قرض دهند؛ به همسایگان امکان می‌دهد تا ابزارها و دستگاه‌هایی را امانت بگیرند؛ و زندگی در یک ناحیه قابل اعتماد، نیاز به هزینه‌های امنیت و حراست فردی را کاهش می‌دهد و به پدر و مادرهای اطمینان بیشتر می‌دهد تا به بچه‌هایشان امکان دهند با یکدیگر بیرون از منزل دیدار و بازی کنند یا به تنهایی با وسایل آمد و شد همگانی سفر کنند. در محل کار اعتماد می‌تواند جریان اطلاعات بین کارکنان را بهبود بخشد، نیاز به کارگردانی را برای رصد همکاران‌شان کاهش دهد و تعریف برنامه‌های کاری منعطف‌تر را تسهیل کند (کمیسون بهره‌وری استرالیا، ۱۳۸۷: ۱۵).

زیمیل اعتماد را شکلی از ایمان و وابستگی مطمئن به یک نفر یا یک اصل تعریف می‌کند (کمالی، ۱۳۸۲: ۱۳). گیدنز اعتماد را به عنوان اطمینان یا اتکاء به ماهیت یا خاصیت شخص یا چیزی یا صحت گفته‌ای توصیف می‌کند، فوکویاما آن را مشارکت در ارزش‌ها و هنجارهای غیررسمی در میان اعضای گروهی که همکاری و تعاون میانشان مجاز است می‌داند (تونکس، ۱۳۸۷: ۱۰۳؛ مظاهری، ۱۳۸۴: ۱۴؛ کمالی، ۱۳۸۲: ۱۳). زتومکا اعتماد و اعتماد کردن را نوعی استراتژی مهم در مواجهه با شرایط نامعین و کنترل آینده می‌داند (زتومکا، ۱۳۸۴: ۲۹).

با توجه به تعاریف متعددی که از دیدگاه‌های مختلف صاحب‌نظران مطرح شد به این نتیجه می‌رسیم که واژه اعتماد دارای معانی گوناگون است که گاهی مترادف وابستگی، اطمینان، اعتقاد، وثوق، باور، اتکا، ایمان به کار می‌رود. اعتماد بیشتر دوطرفه بوده و رابطه‌ای ساده بوده که در مراحل بعدی به مفهوم وسیع‌تر به اطمینان تبدیل می‌شود. در زبان فارسی مفهوم اطمینان عمیق‌تر از اعتماد به نظر می‌رسد. اعتماد در جای‌جای جامعه از ابتدایی‌ترین روابط همچون روابط خانوادگی که رابطه مادر و فرزند و غیره را شامل می‌شود آغاز شده و تا ارتباطات گسترده اجتماعی و سیاسی و غیره ادامه می‌یابد و به عنوان یک متغیر مهم و اساسی در اولویت قرار می‌گیرد که در سنین پایین اعتماد در سطح خانوادگی و بستگان می‌باشد که در سنین بالاتر در محیط اجتماعی جامعه مثل گروه‌های همسان و مراکز و نهادهای جامعه گسترش می‌یابد.

در حالت کلی می‌توان اعتماد را نوعی رابطه اجتماعی مبتنی بر حسن ظن که متضمن نوعی انتظار است که یک طرف می‌تواند بر مبنای اقدام مورد انتظار طرف دیگر، در یک تعامل که مشخصه اصلی آن عدم اطمینان است، دریافت نماید. به نظر این تعریف، تعریف کاملی است زیرا:

الف) در محیطی که عدم اطمینان وجود دارد، شکل می‌گیرد.

ب) بیانگر نوعی انتظار است که امکان تخطی از آن وجود دارد.

ج) میزانی از اعتماد به طور مستقیم به میزانی از انتظارات، پیوند می‌خورد.

د) مستلزم دو یا چند طرف است.

ه) به نتایج مطلوب مرتبط می‌شود، نه نتایج منفی (الوانی و شیروانی، ۱۳۸۵: ۱۵؛ محمدیان ساروی، ۱۳۸۵: ۲۵).

## اعتماد بنیادی

اعتماد بنیادی<sup>۱</sup> نگرشی است نسبت به خود و دنیای اطراف که رفتار و اعمال ما از آن متأثر می‌شود و موجب تقویت تفکری می‌گردد که افراد و امور جهان قابل اعتماد هستند و بر تداوم و ثبات آن صحنه می‌گذارد. اریکسون معتقد است که اعتماد بنیادی در مراحل اولیه‌ی زندگی شکل می‌گیرد: نگرشی که کودک درباره خودش و دیگران را مشخص می‌کند و تحت تأثیر نخستین رابطه کودک با مادر خویش است. گیدنز از این اعتماد به عنوان «امنیت هستی‌شناختی»<sup>۲</sup> یاد می‌کند. منظور از امنیت هستی‌شناختی، اطمینانی است که اغلب موجودات انسانی از پیوستگی و استقرار هویت خود و محیط‌های اجتماعی و مادی اطراف خود دارند. به اعتقاد او امنیت هستی‌شناختی یک پدیده احساسی است و در ناخودآگاه ریشه دارد. گیدنز در تبیین این موضوع معتقد است که در این زمینه باید مراحل و عوامل جامعه‌پذیری مورد بررسی قرار گیرند (گیدنز، ۱۳۸۴؛ گیدنز، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۴؛ امیرپور، ۱۳۸۶: ۳۱؛ اوجاقلو، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

## اعتماد بین شخصی

در اعتماد بین شخصی<sup>۳</sup> روابط چهره به چهره نقش اساسی دارد. به عبارتی اعتماد بین شخصی حوزه‌ای از تعاملات میان دوستان، همکاران و همچنین اعتماد میان رئیس و کارمندان، معلم و شاگرد و غیره را در بر می‌گیرد. در این نوع اعتماد حداقل دو نفر حضور دارند، اعتماد کننده و اعتماد شونده. در این رابطه اعتمادشونده می‌تواند واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دهد که می‌توان آن‌ها را به دو دسته کلی تقسیم نمود: واکنش‌های مثبت و واکنش‌های منفی. بنابراین هنگامی فرد اعتماد می‌کند که احتمال انجام واکنش‌های مثبت بیشتر از واکنش‌های منفی باشد. در واقع این عمل اعتماد کننده به طرف متقابل حسن ظن دارد. برای توجیه این کار می‌توان گفت که بررسی دیدگاه‌های مختلف نشان می‌دهد که در ایجاد اعتماد بین شخصی روابط اجتماعی نقش اساسی ایفا می‌نماید. در واقع اعتماد بین شخصی در روابط و تعاملات اجتماعی معنا پیدا می‌کند، توسعه می‌یابد و تقویت می‌شود. از دید نظریه پردازان مبادله دو نوع است: مبادله اجتماعی و مبادله اقتصادی. به اعتقاد آن‌ها به جهت غلبه تعاملات اظهاری بر تعاملات ابزاری به جهت ماهیت حساب‌گرانه داشتن و خودخواهانه و فردگرا بودن نمی‌تواند اعتماد را تقویت نماید بلکه برعکس نوعی بی‌اعتمادی را تقویت می‌نماید. اما تعاملات اظهاری در متن خود حاوی دوستی، صمیمیت، تعهد به رابطه و روابط گرم می‌شود و همچنین افراد درگیر در آن به نوعی رفاه حال همدیگر را در نظر می‌آورند می‌توانند بستر مناسبی را برای اعتماد فراهم نمایند. چرا که تعلق عاطفی و معاشرت‌پذیری اساس این نوع رابطه را تشکیل می‌دهد به طوری که می‌توان روابط خویشاوندی، دوستی و غیره را از مصادیق تجربی آن ذکر کرد. بنابراین کیفیت و نوع روابط اجتماعی (ابزاری یا اظهاری بودن) و همچنین میزان و گسترده روابط اجتماعی که از آن تحت عنوان سرمایه اجتماعی یاد می‌شود، در ایجاد و تقویت اعتماد بین شخصی تأثیر بسزایی دارد (گلابی، ۱۳۸۳؛ امیرکافی، ۱۳۷۴: ۱۵-۱۴؛ امیرپور، ۱۳۸۶: ۳۲؛ اوجاقلو، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۰۲).

## اعتماد تعمیم یافته

اعتماد تعمیم یافته<sup>۱</sup> را می‌توان در شکل حسن ظن نسبت به افراد، جدای از تعلق آن‌ها به گروه‌های قومی و قبیله‌ای تعریف نمود. این تعریف نه تنها روابط چهره به چهره را در بر می‌گیرد بلکه حوزه‌ای از کسانی که با ما تعامل دارند و یا می‌توانند داشته باشند را نیز در بر می‌گیرد. در واقع اعتماد تعمیم یافته حوزه‌های خانوادگی، همسایگی، قومی و محلی و غیره را در بر می‌نورد و در سطوح ملی و

- 
- 1- Fundamental trust
  - 2- Ontological security
  - 3- Interpersonal trust

- 1- Generalized trust

همراه با شکل گیری دولت های مدرن نیز مطرح می شود، این نوع اعتماد مستلزم مشارکت و همکاری تمامی افرادی است که جامعه مدرن امروزی را تشکیل می دهند (امیرپور، ۱۳۸۶: ۳۲).

در حالت کلی می توان گفت که اعتماد تعمیم یافته دارای موارد زیر می باشد:

الف) اعتماد تعمیم یافته را می توان داشتن حسن ظن نسبت به افراد جامعه جدای از تعلق آنها به گروه های قومی و قبیله ای تعریف کرد.

ب) اعتماد تعمیم یافته تنها به افرادی که با هم کنش متقابل دارند و میانشان روابط چهره به چهره برقرار است، محدود نمی شود.

ج) اعتماد تعمیم یافته حوزه ای از کسانی را که با ما کنش متقابل دارند یا بالقوه می توانند کنش متقابل داشته باشند را در بر می گیرد.

د) اعتماد تعمیم یافته مرزهای خانوادگی، همسایگی، قومی و محلی را در می نوردد و در سطح ملی گسترش می یابد.

ه) اعتماد تعمیم یافته پدیده نسبتاً جدیدی است که همراه با شکل گیری دولت های مدرن یا دولت - ملت مطرح می شود.

و) اعتماد تعمیم یافته لازمه همکاری و مشارکت میلیون ها شهروندی است که جوامع پیچیده و مدرن امروزی را تشکیل می دهند.

در جوامع سنتی اعتماد تعمیم یافته وجود ندارد چرا که در چنین جامعه ای خطوط فاصل مشخصی بین خودی و بیگانه و همچنین بین

دوست و دشمن ترسیم می شود و اعتماد محدود به کسانی است که به جمع و گروه تعلق دارند و هر کس خارج از آن قرار گیرد

مظنون و مشکوک است (اوجاقلو، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

### اعتماد نهادی

تکیه بر نهادها راهی برای غلبه بر کمبود ساختاری اعتماد در همه ابعاد است که به نحوه اغوا کننده ای ساده و آسان می نماید از

آنجا که نمی توانیم به مردم اعتماد کنیم، ممکن است وسوسه شویم که به نهادها به عنوان واسطه تعمیم دهنده اعتماد تکیه کنیم مثلاً

ممکن است من اطمینان داشته باشم که نهادها همواره بر مبنای قوانین رسمی خود و به گونه ای که می دانم عمل می کنند. در این

دیدگاه قوانین نهادی به عنوان قوانین که بازتولید و تقویت خود می انجامد و خود را جاودانی می سازد مورد اتکا قرار می گیرند و از

هیچ کس انتظار نمی رود که آنها را تحریف کند یا مانع از عملکرد مورد انتظار آنها شود. نهادها همچون سنت ها ضامن اجرای

نحوه خود هستند و از طریق نظام هدایت و اصلاح خود را تصحیح می کنند و به عنوان خود تصحیح گری که انحرافات عمده از

مسیر مورد انتظار و شناخته شده امور را منتفی می سازند نهادها معتبر شمرده می شوند چون ماندگار هستند و پس از این که ایجاد

شوند می توان آنها را بدیهی فرض کرد (تاجبخش، ۱۳۸۴: ۲۴۱).

نهادها واسطه اعتماد هستند چون نمایانگر ارزش های ویژه ای هستند و عملکرد آنها به گونه ای است که دلیل و انگیزه وفاداری و

اطلاعات از این ارزش ها را فراهم می آورند. در جوامع مدرن کدام یک از انگیزه هایی که در نهادها تجسم یافته اند به ایجاد اعتماد

می انجامند یا در صورتی که برآورده نگردد اعتماد را از میان می برند و بدینی آشکار را جایگزین آن می سازند؟

نهادها به عنوان مهمترین بخش دولت مطرح می باشند از نظر افه دولت مرکز از نهادها و سازمان های بوروکراتیک و هنجارهایی

رسمی و غیررسمی است و به حوزه های عمومی و خصوصی جامعه کنترل دارد (بشیری، ۱۳۸۳: ۲۴۱).

پاسخ فرضی و (قابل آزمون) از نظر افه این است که نهادها مجموعه ویژه ای از ارزش ها را بر دست اندرکاران خود تحمیل می کنند

(نه هر ارزش یا شکل ارزشمند زندگی را) و بدین ترتیب می توانند واسطه ایجاد اعتماد سیاسی باشند. برعکس اگر کارگزارانی که

در یک نهاد و برای آن نهاد فعالیت می کنند، همه یا برخی از این ارزش ها را نادیده بگیرند و در عملکرد آنها تجسم نیابد یا از

ضمانت اجرایی مناسب برخوردار نباشد توانایی آنها نهاد به عنوان واسطه ایجاد اعتماد به شدت تضعیف می شود. در این جا از زوج

حقیقت و عدالت آغاز شده و با تقسیم این دو به حالت فعال و منفعل، جدول زیر ایجاد شده است:

عدالت	حقیقت	
۲- انصاف	۱- حقیقت‌گویی	منفعل
۴- همبستگی	۳- وفای به عهد	فعال

ارزش‌های اعتمادآفرین نهادها (تاجبخش، ۱۳۸۴: ۳۵۲).

۱- نهادها اعتماد را تعمیم می‌دهند، چون اعضای خود را به فضیلت‌گویی پایبند می‌سازند و نقص این هنجارها را (عمدی چون دروغ‌گویی، یا غیرعمدی همچون اشتباه کردن) به خوبی تشخیص می‌دهند. به غریبه‌ها اعتماد می‌کنیم اگر در چارچوب درستکاری و اعتبار نهادی با آن‌ها مواجه شویم. حقیقت ارزش اعتمادساز اصلی در بسیاری از الگوهای نهادی است که از آزادی مطبوعات گرفته تا دادگاه‌ها رسمی و علنی از اصول حساب‌داری منظم گرفته تا حفظ بایگانی‌ها و کتابخانه‌ها، از کمیته‌های متخصصان تا سازمان‌های پژوهشی و از آزمون‌های دانشگاهی گرفته تا تست مستقل محصولات را شامل می‌شود.

۲- وفای به عهد به ویژه فضیلت محترم شمردن قراردادهای، چیزی نیست مگر حقیقت را به طور جدی گفتن. این حقیقت‌گویی درباره «بدیهیات» جهان نیست، بلکه فعالانه فرضیات مربوط به اقدامات آتی من را اثبات می‌کند و بدین ترتیب آن‌ها را به حقیقت تبدیل کند. در این جا نیز مجدداً نهادها و الگوهای نهادی متعددی به ذهن خطور می‌کند که کارگزاران را به وفای عهد پایبند می‌سازند.

۳- نهادهایی که عملکردی منصفانه و بی‌طرفانه دارند نیز به تعمیم اعتماد کردن کمک می‌کنند، برابری در مقابل قانون و مساوات در مشارکت سیاسی نمونه‌های استاندارد انصاف به عنوان انتزاع بی‌طرفی شناختی و شخصیت‌زدایی هستند. برای گسترش اعتماد در میان غریبه‌ها، نظامی که این غریبه‌ها تابع آن هستند باید بی‌طرف و «فارغ از تعلقات گروهی» باشد، دارای ترجیحات و پیش‌داوری‌های درونی نباشد و دسترسی به آن برای همه به یکسان امکان‌پذیر باشد چنین نظامی باید در برابر تفاوت‌های موجود در میان غریبه‌ها بی‌تفاوت باشد و از نظر حقوقی این تفاوت‌ها را بی‌ارزش بداند.

۴- در نهایت رژیم نهادی است که با این تفاوت‌ها ارتباط فعالانه‌ای برقرار می‌کند و نوید جبران آن‌ها را می‌دهد (دست کم تفاوت‌هایی را که خارج از حیطه‌ی انتخاب آزادانه افراد هستند و ساختار موجود، با برخورداری نابرابر از موهبت‌ها و محدودیت‌های گریزناپذیری که به توزیع نابرابر فرصت‌ها زندگی می‌انجامد، بر افراد تحمیل کرده است) نیز می‌تواند به افزایش اعتماد بینجامد. حقوق اجتماعی که از برابری «در پیشگاه قانون فراتر هستند با شیوه‌های قانونی یا فراقانونی که از طریق توزیع مجدد و حمایت‌گزینی میسر می‌گردد دسترسی یکسان به فرصت‌های زندگی را امکان‌پذیر می‌کنند سنگ بنای پتانسیل اعتمادآفرین همبستگی است. اگر نهادها از این معیارها تبعیت کنند و کارگزاران را نیز به همین کار ترغیب کنند، در صورتی که کارگزاران به وسوسه‌ی نقض این معیارها دچار شدند از قدرت تحمیل آن‌ها برخوردار باشند، می‌توانند در میان غریبه‌ها به صورت میان سطحی و درون سطحی اعتماد ایجاد کنند (رجبلو، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۸).

### آنتونی گیدنز

گیدنز از فرهنگ انگلیسی آکسفورد تعریفی می‌آورد که اعتماد را چنین تعریف کرده است: اعتماد به عنوان اتکا با اطمینان به نوعی کیفیت یا صفت یک شخص یا یک چیز، یا اطمینان به حقیقت یک گفته، و از آن به عنوان نقطه آغاز سودمندی ذکر می‌کند و اطمینان یا اتکا را به مفهوم ایمان «زیمل» ارتباط می‌دهد. گیدنز با بررسی کار لومان در مورد اطمینان و نقد کارهای او چنین بیان می‌کند «رویکرد لومان مهم است و توجه ما را به یک رشته تمایزهای مفهومی جلب می‌کند که در شناخت اعتماد باید آنها را در نظر داشت» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۳۷؛ امیرپور، ۱۳۸۶: ۸۱؛ رجبلو، ۱۳۸۶).

به نظر گیدنز اعتماد را باید به گونه های دیگر مفهوم بندی کرد بر همین اساس او ده عنصر دخیل در رابطه با اعتماد را چنین بر می شمرد:

۱- اعتماد با عینیت در زمان و مکان مرتبط است. زیرا کسانی که فعالیت های آن ها در معرض دید است و فراگردهای فکری شان شفاف اند، نیاز به اعتماد نیست و همچنین به نظامی که عملکردهایش کاملاً شناخته شده و قابل فهم است، نیاز به اعتماد نداریم. بر این اساس گفته شده که اعتماد تمهیدی برای تطبیق با آزادی دیگران است اما شرط اصلی مورد نیاز برای اعتماد، نه فقدان قدرت بلکه کمبود اطلاعات کامل است.

۲- اعتماد اساساً نه به مخاطره، بلکه به احتمال وابسته است. اعتماد همیشه بر اعتماد پذیری در برابر پیامدهای محتمل دلالت می کند، چه این پیامد به کنش های افراد مرتبط باشد و چه به عملکرد نظام ها مربوط باشد. در مورد اعتماد به عوامل انسانی فرض اعتماد پذیری، مستلزم نسبت دادن صداقت یا عشق به فرد مورد اعتماد است. برای همین است که اعتماد بین فردی برای فردی که اعتماد می کند عواقب روان شناختی دارد، زیرا احتمال دارد که از این اعتماد لطمه اخلاقی ببیند.

۳- اعتماد همان ایمان به اعتماد پذیری یک شخص یا نظام نیست، بلکه چیزی است که از ایمان سرچشمه می گیرد. اعتماد به درستی همین پیوند میان ایمان و اطمینان است و همین پیوند است که آن را از دانش استقرایی ضعیف متمایز می سازد. این نوع دانش در واقع اطمینان مبتنی بر نوعی تسلط بر شرایطی است که در آن اطمینان توجیه می شود.

۴- اعتماد می تواند معطوف به نشانه ای نمادین یا تخصصی باشد اما این نوع اعتماد نیز مبتنی بر ایمان به درستی اصولی است که شخص از آن بی خبر است و نه مبتنی بر ایمان به اصالت اخلاقی (خوش نیتی) دیگران، البته اعتماد به افراد همیشه ای تا اندازه ای با اعتماد به نظام ها ربط دارد اما این اعتماد به کارکرد شایسته این نظام ها مربوط است و نه بر عملکرد واقعی شان.

۵- حال تعریف اعتماد چنین است: در آن جا که اطمینان ایمان به صداقت یا عشق به دیگری یا صحت اصول انتزاعی (دانش فنی) را بیان کند. اعتماد را می توان به عنوان اطمینان به اعتماد پذیری یک شخص یا نظام با توجه به یک رشته پیامدها یا رویدادهای معین تعریف کرد.

۶- در شرایط مدرنیت اعتماد در این زمینه ها وجود دارد:

الف) اطلاع همگانی در این مورد که فعالیت بشری (از جمله موارد راجع به تأثیر تکنولوژی بر جهان مادی) زاینده اجتماع بشری است و به ماهیت اشیاء یا تأثیر الهی ارتباط ندارد.

ب) پهنه متغیر و بسیار گسترش یافته کنش بشری، خصلت پویای را برای نهادهای مدرن اجتماعی پدید آورده است. مفهوم مخاطره جای مفهوم سرنوشت را گرفته است اما این به خاطر آن نیست که عوامل انسانی در دوران پیش از مدرن نمی توانستند فرق میان مخاطره و خطر را تشخیص دهند. این جابجایی نشان دهنده تغییر در ادراک تعیین و احتمال است، بدین سان که تکالیف اخلاقی انسانی، علت های طبیعی و اتفاق، جای کیهان شناسی های مذهبی را می گیرند. مفهوم اتفاق به معانی مدرن آن همزمان با مفهوم مخاطره پدیدار می شود.

۷- خطر و مخاطره رابطه نزدیکی با هم دارند اما یکسان نیستند. این تفاوت بستگی به این دارد که یک فرد در تأمل یا در پیش گرفتن یک مسیر کنش خاص چقدر شقوق گوناگون را آگاهانه سبک سنگین کرده باشد. مخاطره دقیقاً مبتنی بر فرض خطر است و (نه لزوماً آگاهی از خطر) شخصی که چیزی را مخاطره می کند به استقبال خطر می رود. البته خطر به معنای تهدیدی که متوجه نتایج دلخواه است. هر کسی در مخاطره، تهدیدهایی که در مسیر کنش وی ممکن است ایجاد شوند را محاسبه کرده و می داند. اما این نیز بی گمان امکان دارد که به کنش هایی دست یازیم یا در فرصتی قرار گیریم که ذاتاً مخاطره آمیزند بی آن که افراد درگیر در آن ها از مخاطره آمیز بود نشان آگاهی داشته باشند. به سخنی دیگر افراد از خطرهایی که درگیرشان می شوند، ناآگاهند.

۸ - «مخاطره» و «اعتماد» در هم بافته‌اند و اعتماد معمولاً در خدمت تقلیل یا تخفیف خطرهایی کار می‌کند که انواع خاصی از فعالیت بشری با آن‌ها روبرویند. در برخی شرایط الگوهای مخاطره نهاده شده‌اند (مانند سرمایه‌گذاری و بازار سهام یا ورزش‌های جسمانی خطرناک). در این‌جا مهارت و اتفاق عوامل محدودکننده مخاطره‌اند. ولی معمولاً مخاطره آگاهانه محاسبه می‌شود. در همه زمینه‌های اعتماد مخاطره پذیرفتنی تحت عنوان «دانش استقرایی ضعیف» در می‌آید و همیشه میان اعتماد و محاسبه مخاطره قابل قبول، تقریباً تعادلی برقرار است. آن‌چه که مخاطره پذیرفتنی انگاشته می‌شود یعنی همان به حداقل رساندن خطر در محیط‌های گوناگون تفاوت دارد. ولی معمولاً برای حفظ اعتماد اهمیت اساسی دارد. بدین‌سان سفر هوایی با توجه به این‌که هواپیما به ظاهر قوانین جاذبه را نقض می‌کند ممکن است فعالیت ذاتاً خطرناکی به نظر آید. آن‌هایی که خطوط هوایی را اداره می‌کنند در تقابل با این نظر، به گونه‌ای اثبات می‌کنند که مخاطرات سفر هوایی با محاسبه تعداد تلفات در هر کیلومتر سفر چقدر ضعیف است.

۹- مخاطره تنها به کنش فردی ارتباط ندارد. محیط‌های مخاطره‌ای وجود دارند که به گونه‌ای جمعی بر توده‌هایی از افراد تأثیر می‌گذارند و در برخی موارد مخاطره فاجعه بوم‌شناختی یا جنگ هسته‌ای بالقوه بر هر کسی در روی زمین تأثیر می‌گذارند. امنیت را می‌توان موقعیتی خواند که در آن با یک رشته خطرهای خاص مقابله شده و یا آن‌ها را به حداقل رسانده باشند. تجربه امنیت به تعادل اعتماد و مخاطره پذیرفتنی بستگی دارد. امنیت چه به معنای بالفعل و چه به معنای تجربی آن ممکن آن ممکن است به انبوه‌ها یا مجموعه‌هایی از آن‌ها تا حد امنیت جهانی و یا به افراد ارتباط داشته باشد.

۱۰- گفته‌های بالا آنچه که با امنیت متضاد است را نشان می‌دهد و صرفاً به معنای بی‌اعتمادی نیست. گیدنز اعتقاد دارد که اعتماد در جوامع مدرن ضروری است. طبق نظر او در فرایند مدرنیزاسیون اجتماعی برخی مکانیسم‌ها از قبیل عدم بروز روابط از لحاظ زمانی و مکانی به صورت محدود که در عین حال خود تولیدکننده در هم بافتگی مضاعف هستند یا به وسیله این مکانیسم‌ها در هم بافتگی ایجاد می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۰؛ امیرپور، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۲؛ رجبو، ۱۳۸۶).

اعتماد به نظام‌های انتزاعی مثل ایفای نقش‌های نمادین و مخصوصاً نظام‌های کارآ و ماهری چون (قانون، علم، سیاست و تجارت) به عنوان یک مکانیسمی عمده برای جوامع مدرن بازسازی و بازاندیشی شده است. اعتماد فقط رشد احساسی امنیت به شکل یک سری از بینش‌های چندنگرشی علمی نیست. بلکه اعتماد کردن یک فرد در بر گیرنده محاسبه سود و زیان هم هست که مطابق با دانشی است که بر بازاندیشی اجتماعی در هم بافته شده استوار است. بر اساس تکیه بر پویایی‌هایی فرایند مدرنیزاسیون، اعتماد نه تنها سؤالی درباره صداقت و درستی است بلکه هم‌چنین مسأله‌ای است که با پذیرش اجتماعی هم ارتباط پیدا می‌کند. اعتماد عبارت می‌شود از اهمیت دادن به مکانیسم‌های راهنمایی بازتاب‌کنندگی. اعتماد کردن به سیستم‌های اجتماعی مستلزم شکلی از حلقه‌های انتزاعی است و اعتماد کردن به اشخاص مستلزم شکلی از حلقه‌های شدیداً در هم تنیدگی است که در آن‌ها معرف‌هایی برای درستی اشخاص جستجو می‌شود (امیرپور، ۱۳۸۶: ۸۴).

گیدنز ضمن این‌که برخی از ویژگی‌های روان‌شناختی اعتماد را عام یا تقریباً عام می‌داند. با این وجود زمینه‌های ایجاد روابط اعتماد در فرهنگ‌های پیش از مدرن را با جهان مدرن در تضادی بنیادین می‌بیند. به اعتقاد گیدنز در فرهنگ‌های پیش از مدرن چهار زمینه محلی تسلط وجود دارد: نخستین زمینه اعتماد نظام خویشاوندی است که بیشتر محیط‌های پیش از مدرن، شیوه نسبتاً ثابت سازماندهی رشته‌ای روابط اجتماعی را در راستای زمان و مکان فراهم می‌سازد. وابستگی‌های خویشاوندی غالباً کانون تنش و کشمکش‌اند، اما با این همه کشمکش‌های اضطراب‌انگیز نظام خویشاوندی عموماً همان پیوندهایی هستند که در تنظیم کنش‌ها در حوزه‌های زمانی - مکانی می‌توان به آن‌ها اتکا کرد. این قضیه هم در سطح بستگی‌های نسبتاً غیرشخصی و هم در سطح پیوندهای شخصی تر مصداق دارد. خویشاوندان شبکه‌ای از پیوندهای اجتماعی اعتمادپذیر را فراهم می‌سازد که اصولاً و اغلب در عمل وسیله سازماندهی روابط اعتماد را به دست می‌دهد.

دومین زمینه اعتماد، اجتماع محلی می‌باشد. گیدنز معتقد است که قضیه اول دوباره می‌تواند مطرح باشد و در این مورد منظور او تأکیدی بر اهمیت روابط محلی سازماندهی شده بر مبنای مکان است. جایی که هنوز مکان بر اثر روابط فاصله‌دار زمانی - مکانی دگرگون نشده است. بیشتر محیط‌های محلی پیش از مدرن، جایگاه رشته‌های روابط اجتماعی درهم بافته‌ای است که پهنه مکانی محدود آن مایه استحکام این روابط می‌شود و مهاجرت‌های جمعیت، کوچروی و سفرهای طولانی بازرگانان و ماجراجویان در دوران پیش از مدرن بسیار رواج داشتند. اما در مقایسه با صورت‌های منظم و فشرده تحرک (و آگاهی از شیوه‌های دیگر زندگی) که وسایل حمل و نقل مدرن امکان‌پذیر ساخته‌اند. اکثریت مردم در دوران پیش از مدرن به نسبت غیرمتحرک و منزوی بودند زیرا که محلّیت در محیط‌های پیش از مدرن، کانون و عامل امنیت بوده است. عامل مؤثر دیگر نفوذ کیهان‌شناسی مذهبی است. باورهای مذهبی می‌تواند سرچشمه اضطراب یا ناامیدی باشد. چنانکه باید آن‌ها را یکی از عوامل عمده مخاطره و خطر تجربه شده در بسیاری از محیط‌های پیش از مدرن به شمار آورد. اما از جنبه‌های دیگر کیهان‌شناسی‌های مذهبی تفسیرهای اخلاقی و عملی از زندگی اجتماعی و جهان طبیعی است که برای مؤمنان محیطی امن ارایه می‌کنند. خدای مسیحیت به ما چنین فرمان می‌دهد؛ به من اعتماد کنید زیرا من تنها خدای راستین هستم. هر چند بیشتر ادیان مانند مسیحیت تک‌خدایی نیستند اما اندیشه اتکا به هستی‌ها یا نیروهای فوق طبیعی ویژگی‌ها مشترک باورداشت‌های مذهبی گوناگون و متفاوت از مسیحیت است. دین وسیله سازمان‌دهنده اعتماد به چند شیوه است. نه تنها خدایان و نیروهای مذهبی حمایت‌های قابل اتکای مشیتی را برای مؤمنان فراهم می‌سازند بلکه کارگزاران مذهبی نیز این کار را انجام می‌دهند (امیرپور، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۴؛ گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

گیدنز زمانی که به دین به عنوان زمینه‌ای برای اعتماد در جوامع پیش از مدرن اشاره می‌کرد، تأکیدش روی این نکته بود که دین حس اعتماد به رویدادهای طبیعی را ایجاد می‌کند و بدین سان در تعلیق زمان و مکان نقش دارد. ممکن است مذهب بر مبنای شخصیت‌ها و نیروهایی که باز نمود می‌کند از جهت روان‌شناختی با مکانیسم‌های اعتماد ارتباط داشته باشد به شیوه‌ای که این نیروها مستقیماً بیان‌کننده اعتماد (یا نبود اعتماد) به والدین باشد. بی‌گمان نخستین بار فروید این نظر را پیشنهاد کرده و بسیاری از نویسندگان دیگری که تحت نفوذ روان‌کاوی بوده‌اند با نظر او موافقت کرده‌اند. اریکسون یکی از این نویسندگان است به گفته او ایمانی که پیش‌فرض اعتماد است و نخستین بار شامل مواظبت‌کنندگان کودک می‌شود حفاظت‌نهادی‌اش را از طریق مذهب سازمان داده است. اعتماد زاییده مواظبت در واقع بودگی یک دین معین است همه این بینش را در بر دارند که اعتماد فردی باید تبدیل به یک ایمان همگانی شود و بی‌اعتمادی فردی در واقع باید شری همگانی شود، ضمن آن اصلاح فرد باید به بخشی از عملکرد مناسب‌آمیز همگانی تبدیل شده و به نشانه قابلیت اعتماد در اجتماع تبدیل شود.

چهارمین زمینه اعتماد در فرهنگ‌های پیش از مدرن خود سنت است. سنت برخلاف دین به مجموعه خاصی از باورداشت‌ها و عملکردها ارجاع ندارد بلکه به شیوه‌های سازماندهی این باورداشت‌ها و عملکردها به ویژه در رابطه با زمان راجع است. سنت شیوه متمایزی از تنظیم گذشت زمان را بازتاب می‌کند (که دلالت‌های مستقیمی برای کنش در راستای مکان نیز دارد) مفهوم زمان برگشت‌پذیری لوی اشتروس برای شناخت زمان‌بندی باورداشت‌ها و فعالیت‌های مذهبی اهمیتی اساسی دارد. زمان برگشت‌پذیر، زمان‌بندی تکرار و تحت تسلط منطبق تکرار است و گذشته وسیله‌ای برای سازماندهی آینده است. روی به گذشته داشتن ویژگی سنت است که با دیدگاه مدرنیت تفاوتی ندارد، مگر از این جهت که به جای نگاه به پیش، نظر به پس دارد؛ البته این به نوعی شیوه خام برای بیان تضاد فرهنگ مدرن با پیش از مدرن است. در واقع چه گذشته و چه آینده پدیده مجزایی نیستند که از حال مستمر در دیدگاه مدرن جدا باشند. زمان گذشته در عملکردهای حال عجین شده به گونه‌ای که افق آینده در گذشته انجنا پیدا می‌کند تا با رخدادهای گذشته تقاطع یابد. به نظر گیدنز سنت به شیوه‌ای بنیادی در امنیت وجودی دخیل است. بدین خاطر که اعتماد تداوم به گذشته، حال و آینده را حفظ می‌کند و این عملکرد را به عملکردهای اجتماعی رهواره‌ای مرتبط می‌سازد. گیدنز معتقد است توضیح زمینه‌های اعتماد در فرهنگ‌های پیش از مدرن به این معنا نیست که محیط‌های سنتی آرامش‌بخش و از جهت روانی گرم و

نرم بودند و در محیط‌های مدرن چنین ویژگی را دارا نمی‌باشند بلکه به نظر او سطح امنیت وجودی در جهان مدرن از بیشتر شرایط زندگی اجتماعی پیش از مدرن بالاتر رفته است و به نظر او محیط‌های فرهنگ پیش از مدرن نوعاً دارای دلهره و بی‌اطمینانی ناشی از تسلط حوادث جهان فیزیکی وجود نرخ‌های بالای مرگ و میر کودکان و زنان، امید به زندگی اندک، آسیب‌پذیری نسبت به بیماری‌های عفونی، تحت تأثیر نوسانی آب و هوایی و بی‌حفاظ بودن در مقابل مصیبت‌های طبیعی مثل سیل، طوفان و یا خشکسالی بوده است، علاوه بر این عوامل رواج خشونت انسانی نیز یکی دیگر از سرچشمه‌های ناامنی آن زمان مطرح بوده است که هر چند در دنیای مدرن هم حضور دارد ولی محدودتر از لحاظ مکانی و کنترل یافته‌تر است. گیدنز در پاسخ به این که چه منبع یا منابعی در جوامع مدرن جان‌نشین نظام‌های خویشاوندی اجتماعی محلی و سنت‌شده است به نظام‌های انتزاعی اشاره می‌کند. اعتماد به نظام‌های انتزاعی مهمترین بخش نظریات گیدنز است و بیان‌گر اعتماد به اصول غیرشخصی است و با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک عصر جدید در ارتباط بوده و نشانگر رابطه عقلی انسان‌ها با این دسته از امور و افرادی است که در این زمینه فعالیت می‌کنند (امیرپور، ۱۳۸۶: ۸۶-۸۴).

به نظر گیدنز اعتماد در جوامع نوین اهمیت بیشتری دارد. افراد هر چه فاصله زمانی - مکانی بیشتری از هم داشته باشند به اعتماد نیز نیاز بیشتری دارند. در جوامع ماقبل نوین که خصیصه محلی و بومی دارند و کنش‌های متقابل بیشتر در سطح محلی و رودررو رخ می‌دهند، در روابط اجتماعی افراد چنان صراحت و شفافیتی به چشم می‌خورد که نیازی به اعتماد ندارند زیرا این اعتماد به طور طبیعی وجود دارد. اما در جوامع بزرگ و گسترده که روابط اجتماعی در فاصله زمانی و مکانی بسیار دوری انجام می‌گیرد و افراد درگیر این روابط کمتر با یکدیگر آشنایی چهره به چهره دارند به اعتماد از طریق نظام‌های پولی و حقوقی بسیار نیازمندند (ریترز، ۱۳۸۳: ۸۲۲).

### پیوتر زتومکا

زتومکا<sup>۱</sup> در میان جامعه‌شناسان معاصر مبحث اعتماد اجتماعی را مورد عنایت ویژه قرار داده، معتقد است که توجه به اعتماد اجتماعی ایده جدیدی نیست بلکه یک جریان چندقرنی است. به نظر او برخورداری جامعه جدید از ویژگی‌های منحصر به فردی چون آینده‌گرایی، شدت وابستگی متقابل، گستردگی و تنوع جوامع، تزاید نقش‌ها و تمایز اجتماعی، بسط نظام انتخاب، پیچیدگی نهادها و افزایش ابهام، ناشناختگی و تقویت گمنامی و غریبه بودن نسبت به محیط اجتماعی، توجه به اعتماد اجتماعی و نقش آن در حیات اجتماعی شاهد رشد نوعی جهت‌گیری فرهنگ‌گرایانه که در خود نوعی چرخش از مفاهیم سخت به مفاهیم نرم را دارد. چنین چرخشی زمینه توجه عمیق‌تر به مفاهیم اعتماد را به دنبال داشته است و در طی دهه گذشته شاهد موج جدیدی از مباحث مربوط به اعتماد در مفاهیم علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی هستیم (ازکیا، غفاری، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

زتومکا معتقد است که سه نوع تعهد اخلاقی مشخصه طبقه «ما» را تشکیل می‌دهد. «ما» به کسانی اطلاق می‌شود که به آن‌ها اعتماد داریم، نسبت به آن‌ها وفادار هستیم و به خاطر برخی مسایل، انسجام و وحدت خود را با آن‌ها حذف می‌کنیم، به عبارت دیگر بر طبق این تفسیر، سه مؤلفه اساسی برای اجتماع اخلاقی وجود دارد. مؤلفه اول اعتماد است یعنی انتظار رفتار معقول دیگران نسبت به خودمان، مؤلفه دوم وفاداری است یعنی تعهد به اجتناب از برهم زدن اعتمادی که دیگران نسبت به ما دارند و کارهایی که افراد برای جلب اعتماد برخی اشخاص انجام می‌دهند. مؤلفه سوم عبارت است از اتحاد و اتفاق نظر، یعنی با انجام برخی اعمال، نشان می‌دهیم که به علایق و تمایلات دیگران اهمیت می‌دهیم، حتی اگر این اعمال با علایق خودمان در تضاد باشد. این سه مؤلفه «فضای اخلاقی» را که فرد در آن قرار می‌گیرد ترسیم می‌کنند. مسلماً با ترکیب این سه مؤلفه در نسبت‌های گوناگون با یکدیگر، روابط بین‌شخصی پیچیده‌تری می‌تواند رخ دهد. این روابط عبارتند از دوستی، عشق، وطن‌پرستی، روابط بین مشتریان و انواع دیگر.



این عوامل اخلاقی می توانند به عنوان ابعادی از روابط ابزاری، شخصی و کاملاً رسمی ظاهر شوند. تعهد کاری (مانند وفاداری<sup>۱</sup>، همبستگی اعضا نسبت به شرکت) معاملات تجاری (مانند اعتماد نسبت به شریک تجاری). اجتماع اخلاقی در سطح فردی و هویت شخصی، منعکس می گردد. یعنی شناخت خویشتن با قرار گرفتن در درون فضای اخلاقی و بازنمایی محدودیت های فضای اخلاقی در قالب احساسات شخصی است که مجبور به اعتماد، وفاداری و نشان دادن همبستگی نسبت به دیگران می باشد. به عبارت دیگر این «ما» را نشان می دهد که «من» احساس می کنم متعلق به آن هستم (زتومکا، ۱۳۸۶: ۴۵).

از نظر زتومکا، اعتماد کردن نوعی استراتژی مهم در مواجهه با شرایط نامعین و کنترل ناپذیر آینده است، اعتماد همچنین عبارت است از نوعی طرح آسان سازی که افراد را قادر به انطباق با محیط پیچیده اجتماعی و استفاده از امکانات روزافزون آن می سازد. اعتماد به ویژه با شرایط ناآگاهی یا عدم قطعیت در مورد اعمال ناشناخته دیگران ارتباط دارد. بنابراین در حقیقت اعتماد امری ضروری تلقی می شود. نوع سوم از جهت گیری، با امیدواری و اطمینان تفاوت دارد چون در محدوده بحث عاملیت قرار می گیرد: «در شرایط نامعین و غیرقابل کنترل ریسک را می پذیریم و در مورد ناپایداری آینده و کنش های آزاد دیگران شرط بندی می کنیم، بنابراین به سادگی می توان به عمومیت ترین تعریف از اعتماد دست یافت: اعتماد عبارت است از مطمئن بودن درباره کنش های احتمالی دیگران در آینده، در این رابطه اعتماد از دو مؤلفه اصلی تشکیل می شود: باورها و تعهدات. اعتماد شامل انتظارات ویژه ای است؛ اعتماد بر پایه تئوری فردی بنا شده، در مورد اینکه شخص دیگر در برخی موقعیت ها در آینده، چه طور عمل خواهد کرد» (زتومکا، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۰).

از نظر زتومکا، اساسی ترین هدف، در اعتماد «کنش گران» افراد دیگر است، افراد بالغ و کسانی که در تماس مستقیم هستیم. به عنوان نمونه بعضی از اندیشمندان «اعتماد بین شخصی» را مطرح می کنند که با اشکال دیگر اعتماد، تحت عنوان «اعتماد اجتماعی» مطرح می شود. اینان معتقدند که تنها اعتماد بین شخصی در برگیرنده تعهدات شخصی است. در حالی که در موضوعات دیگر اجتماعی، تعهدات غیرشخصی مد نظر قرار می گیرد. حضور همزمان کنش گران در یک مکان دارای برخی از ویژگی های منحصر به فرد شخصی است که آن را از اشکال دیگر اعتماد متمایز می سازد. اما در ورای همه موضوعات اجتماعی، برخی از افراد قرار می گیرند که ما نهایتاً به آن ها اعتماد می کنیم، گاهی با آن ها آشنایی داریم، اما ممکن است تنها تصویری از آن ها در ذهن داشته باشیم و اطلاعات ما در مورد آن ها کم بوده و منحصر به مدارک و اسناد دست دوم باشد و غیره. مثلاً وقتی به خطوط هوایی لوفت هانزا اعتماد کرده و تصمیم می گیریم از طریق این خطوط به توکیو سفر کنیم، این نشان می دهد که به خلبانان، خدمه پرواز، پرسنل شرکت مسافربری، مجریان و پشتیبانی کنندگان آن ها اعتماد داریم و احتیاجی نیست که با دیدن همه افراد از نزدیک، تصویری از آن ها بدست آوریم، چون این تصور از منابع مختلف بدست می آید (از طریق آگهی های تجاری، توصیه دوستان و ...). (رجبلو، ۱۳۸۶: ۱۰۱).

بنابراین تفاوت بین اعتماد بین شخصی و اعتماد اجتماعی به صورت اساسی و محسوس نیست. در واقع دوایز متحداً مرکزی از اعتماد «شعاع اعتماد» وجود دارد که کمترین شعاع اعتماد بین اعضای خانواده و آکنده از بیشترین صمیمیت و نزدیکی بین آنهاست از جمله دوستان، همسایگان، شرکا و غیره تکنولوژی های مدرن، به ویژه تلویزیون در انواع مختلف تولید می شود و لازمه آن اعتماد شخصی است. در برخورد با مشاهیر بزرگ، افراد نامی، قهرمانان در فرهنگ عامه و سیاستمداران مشهور، به گونه ای عمل می کنیم که گویی شخصاً و از نزدیک آن ها را می شناسیم، با عبور از خیابان وقتی با یکی از آن ها روبرو می شویم گویی اینان از دوستان و نزدیکان ما هستند. حلقه گسترده تر افراد دیگری را در بر می گیرد که شناخت ما از آن ها به صورت غیرمستقیم توسط برخی نمونه های فردی است (اهالی شهرمان، کارمندان اداره مان، اساتید دانشگاهمان، اعضای حزب سیاسی مان). گسترده ترین حلقه شامل طبقات بزرگی از افراد کسانی هستند که در برخی چیزها با آن ها وجه اشتراک داریم را در بر می گیرد اما این افراد اکثراً «دیگران

غایب<sup>۱</sup> هستند، مستقیماً با آن‌ها روبرو نمی‌شویم و تنها به عنوان یک جمع واقعی در ذهن ما ایجاد شده‌اند (هم‌وطن‌های ما، اعضای قومی، مذهبی، نژادی، گروه سنی و هم‌صنف‌هایمان و غیره).

از این رو اعتماد به اشخاص معین به تدریج به اعتماد به موضوعات انتزاعی‌تر تبدیل می‌شود. بنابراین در حد فاصل بین اعتماد اجتماعی، طبقات اجتماعی قرار دارند (اکثر افرادی که در ویژگی‌های معین و مشترک با آن‌ها سهیم هستیم). برای مثال اعتماد یا عدم اعتماد ممکن است به سمت جنسیت سوق داده شود (من به مردها اعتماد دارم ولی نسبت به زن‌ها بی‌اعتمادم) یا به طرف سن (من به افراد پیرتر اعتماد دارم ولی نسبت به جوان‌ترها بی‌اعتمادم) یا مذهب (من به کاتولیک‌ها اعتماد دارم ولی به پروتستان‌ها اعتماد ندارم) و نظایر آن. نیاز به گفتن نیست که این نوع اعتماد اغلب به نوعی تعصب و تصورات دهم‌جا گسترش می‌یابد (زتومکا، ۱۳۸۶: ۴۷-۵۰).

از نظر زتومکا شناسایی برخی نقش‌ها به عنوان نقش‌های قابل اعتماد و معتبر یا غیرقابل اعتماد در کشورهای مختلف معانی متفاوتی داشته و ممکن است در برهه‌های زمانی مختلف معنی‌شان فرق کند. اگر رسانه‌های جمعی در مطالب و تبلیغات تلویزیونی، به سانسور و برخوردهای سوءگیرانه دست زنند در این صورت ممکن است همه روزنامه‌نگاران، گویندگان تلویزیونی و رادیویی مورد بی‌اعتمادی مردم قرار گیرند (زتومکا، ۱۳۸۶: ۵۱).

### نتیجه‌گیری

موضوع اصلی جرم‌شناسی تعامل گرا، تحلیل نقش واکنش‌های اجتماعی برجسب‌زنده، اعم از رسمی و غیررسمی، در تعریف انحراف و تعیین منحرف و در نتیجه، آفرینش پایگاهی منحرفانه در اشخاص و هدایت آنها به سمت ارتکاب جرائم شدیدتر و گسترده‌تر است. ویژگی غالب سیاست جنایی مبتنی بر نظریه تعامل‌گرایی نیز، تحدید دامنه مداخله نظام عدالت کیفری و توسل به تسامح افزون‌تر در قبال جرم است. با دقت در این انتقادات و البته با اعمال تغییرات و تعدیل‌هایی در آنها، می‌توان اظهار داشت که نظریه مورد بحث، در تبیین برخی از دیدگاه‌های خود، راهی صحیح و معقول را پیموده و در تحلیل بعضی از مفاهیم مربوطه، به دلیل پاره‌ای از مطلق‌گرایی‌ها و یکسویه‌نگری‌ها، موفق به تشریح ابعاد و احتمالات گوناگون در علت‌شناسی جرم، نشده است. البته، مسلماً این نظریه در راستای بیان نگرش خود، مطالب لازم را تنظیم و ارائه نموده و نمی‌توان آن را به این سبب محکوم نمود. اما، هدف اصلی از طرح انتقادات، آن است که با تعدیل برخی افراط‌ها و تفریط‌های موجود و افزودن توضیحات و تذکراتی به مفاهیم بنیادی این نظریه، در راستای غنا و جامعیت مفهومی نظریه در حوزه جرم‌شناسی، اقداماتی مفید صورت پذیرد. همچنین، در جهت تحدید منطقی مداخله کیفری و کاستن از آثار سوء برجسب‌زنی رسمی، گامی بلند و ثمربخش برداشت. در این زمینه، چه به منظور احترام به کرامت انسانی متهم یا مجرم و چه با هدف پیشگیری از تکرار جرم و شکل‌گیری پایگاهی منحرفانه، می‌توان تا حد امکان و بر اساس نوع و شدت جرائم گوناگون، به فرآیندهای رسیدگی و نیز به ضمانت‌اجراهایی توسل جست که به جای تحقیر و طرد فرد، مسئولیت‌پذیری و بازپذیری اجتماعی وی، ترمیم خسارات و آلام بزه‌دیده و جامعه و نیز کاهش تورم کیفری را به دنبال داشته باشند. به علاوه، باید با زدودن برجسب‌های وارده از اشخاص و به ویژه، اطفال و نوجوانان، آنان را از حمل صفات ترذیلی در زندگی آینده خویش، رها ساخت. وگرنه، عمل ناپسند برجسب‌زنی، مجرمینی را خلق خواهد کرد.

### منابع

۱. ابوالقاسمی، عباس و نریمانی، محمد (۱۳۸۵). آزمون‌های روانشناختی. اردبیل: انتشارات باغ رضوان
۲. احمدی، حبیب (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی انحرافات. تهران: سمت

۳. آخوندی، احمد (۱۳۷۶)، بررسی رابطه حمایت اجتماعی ادراک شده با سازگاری اجتماعی دانش آموزان شهر تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۴. بادینی، حسن (۱۳۸۵). آیا حقوق دانش مستقلی است؟، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۷۴
۵. پردل، ژان (۱۳۸۷). تاریخ اندیشه های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: سمت.
۶. پیکا، ژرژ (۱۳۷۰). جرم شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۷. تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۳). درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی، مشهد: مرنديز و بامشاد.
۸. جلایی پور، حمید رضا و محمدی، جلال (۱۳۸۷) نظریه های متأخر جامعه شناسی، تهران: نی.
۹. جهانگیری، جهانگیر؛ ابوترابی زارچی، فاطمه؛ تنها، فاطمه و ابوترابی زارچی، حمیده (۱۳۹۱). بررسی رابطه بین رضایت از زندگی خوابگاهی و از خودبیگانگی دانشجویان دختر خوابگاهی (مطالعه موردی: دانشگاه اصفهان)، زن در فرهنگ و هنر، شماره ۴، ۱۰۶-۸۹
۱۰. جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۷۸). نقد و بررسی کتاب مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی رابرت مرتون. کتاب ماه علوم اجتماعی (۱۸)
۱۱. حسین المدنی، سید علی و کریمی، یوسف و بهرامی، هادی (۱۳۹۱). پیش بینی عضویت نوجوانان و جوانان در گروههای معتاد و غیرمعتاد براساس حمایت اجتماعی ادراک شده، سبک های دلبستگی، سبک های هویتی و صفات شخصیتی، دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی، سال سیزدهم، شماره ۳، ۳۳-۴۵
۱۲. دلپسند، کامل؛ ایار، علی؛ خانی، سعید؛ و محمدی، پریخان (۱۳۹۱). "حمایت اجتماعی و جرم: مطالعه تطبیقی جوانان مجرم و عادی شهر ایلام"، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، شماره ۲، ۸۹-۱۲۰
۱۳. زکی خانی، محمدصادق (۱۳۸۹)، "بیگانگی دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج"، علوم سیاسی، شماره ۱۰، ۹۱-۱۰۵
۱۴. زکی، محمدعلی (۱۳۸۸). "بیگانگی اجتماعی جوانان (موردی: دانشجویان دختر و پسر دانشگاه اصفهان)"، پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه ۳، ۲۵-۵۱
۱۵. ستوده، هدایت الله (۱۳۸۷). ناکامی آموزشی و از خودبیگانگی: پژوهشی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، فصلنامه اندیشه‌های تازه در علوم تربیتی، شماره ۲، ۹۳-۱۱۵
۱۶. سیدمحمدصادق، مهدوی و عباسی اسفنجیر، علی اصغر (۱۳۸۷). " بررسی رابطه بین پیوندهای اجتماعی - خانوادگی و میزان بزهکاری نوجوانان «کوششی در جهت تبیین های اجتماعی - خانوادگی رفتارهای بزهکارانه نوجوانان ۱۹-۱۳ ساله شهر بهشهر، بر اساس آزمون تجربی نظریه های کنترل اجتماعی هیرشی"، پژوهش اجتماعی، شماره ۱، ۴۱-۱۱
۱۷. صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۸۶) آسیب شناسی اجتماعی (جامعه شناسی انحرافات اجتماعی)، تهران: سمت.
۱۸. صفاری، علی (۱۳۸۳). درآمدی بر جرم شناسی انتقادی و انواع آن. مجموعه مقالات علوم جنایی در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، تهران: سمت
۱۹. عبدی، عباس (۱۳۷۱) آسیب شناسی اجتماعی: تأثیر زندان بر زندانی، تهران: نور.
۲۰. علیرضا، محسنی تبریزی (۱۳۷۹). " مبانی نظری و تجربی وندالیسم: مروری بر یافته های یک تحقیق ". نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۶، صص ۲۲۷-۱۹۳
۲۱. گسن، ریموند (۱۳۷۰) مقدمه ای بر جرم شناسی، ترجمه مهدی کی نیا، تهران: مترجم.
۲۲. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷) جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: نی.
۲۳. گیدنز، آنتونی باهمکاری کارن بردسال (۱۳۸۶) جامعه شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
۲۴. مبارکی، محمد (۱۳۸۳). بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و جرم، پایان نامه کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه شهید بهشتی.

۲۵. مثنوی و همکاران(۱۳۸۴). نگرش دانشجویان خوابگاهی دانشگاه علوم پزشکی ایران در مورد رفتار انحرافی در خوابگاهها. فصلنامه توانبخشی، شماره ۴، ۲۰-۲۶

۲۶. نجفی ایرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۳). جزوه درس تقریرات جرم شناسی

۲۷. نظریه های تعامل گرایی و تحلیل انتقادی آن، لمیا رستمی تبریزی، ندا محتشمی، مجله مطالعات حقوقی، دوره پنجم شماره دوم، ۱۳۹۲

28. Maines, David.R (2001-03). **The faultline of consciousness: A view of Interactionism in sociology (Sociological imagination and structural change)**, NewYork: Aldin Transaction (Aldin Gruyter).
29. McLaughling, Eugene & Muncie, John (2001). **The sage Dictionary of criminology**, London:SAGE.
30. Morrison, Wayhe (1995). **Theoretical criminology (from modernity to postmodernism)**, London & Sydney: Cavendish.
31. O'Brien, Martin & Yar, Majid (2008). **Criminology (The key concepts)**, London & NewYork: Routledge(Taylor & Francis Group).
32. Rubington, Earl & Weinberg, Martin.S (2008). **Deviance:The Interactionist perspective**, Pearson.
33. Tapia, Michael (2010). «Untangling race and class effects on juvenile arrests», **The Journal of Criminal justice**, 38: 255-265.